

دولت بوش، جمهوری اسلامی و

اپوزیسیون

بقیه از صفحه اول

واقعیت چیست؟

طرح حمایت جمهوری اسلامی از تروریسم و یا تبدیل برنامه اتمی جمهوری اسلامی به یک مساله بین المللی عاجل، قبل از آن که انعکاس تحول کیفی تهدیدات ناشی از حضور جمهوری اسلامی باشد، در واقع امر تابعی از مقتضیات ادامه سیاست تاکتونی دولت بوش در خاورمیانه است.

اتهاماتی که جرج بوش متوجه جمهوری اسلامی می کند، نه جدید هستند و نه غیر واقعی. در این که حکومت اسلامی از حامیان مهم تروریسم در منطقه است، شکی نیست. خود این رژیم بر بنیان ترور و کشتار پا گرفته است. صدور انقلاب از جمله ارکان سیاست خارجی آن بوده است. در لبنان حزب الله را سازمان داده است و از همه جریانات بنیادگرا در فلسطین دفاع می کند. همواره علیه روند صلح در خاورمیانه موضع گیری نموده است و از سیاست نابودی دولت اسرائیل دفاع می کند. در مورد تلاش برای دست یابی به بمب اتمی هم، ادعا های دولت بوش بی پایه و اساس نیست. باند های قدرت و ثروت درون حکومت، فکر می کنند که با ساختن بمب اتمی، ادامه حکومت خود را بیمه می کنند: اولاً بر این تصورند که امکان حمله نظامی را منتفی می کنند. ثانیاً با تداوم جنگ لفظی با «شیطان بزرگ»، هر مخالفتی در درون را نیز تحت عنوان همصدائی با دشمن در نطفه خفه می کنند. براین اساس هم هست که سیاست وقت کشی در مذاکرات با اروپا و برخورد دو پهلو و غیر شفاف با آژانس بین المللی انرژی اتمی را در پیش گرفته اند و با سنگر گرفتن پشت شعار استفاده صلح آمیز، در تدارک ساختن بمب اتمی هستند.

اما جامعه جهانی به درستی و به تجربه با لحن و محتوای سیاست دولت بوش همآوائی ندارد. دولت بوش، بعد از ۱۱ سپتامبر تمام امکانات تبلیغی خود را به کار گرفت تا پای صدام حسین و عراق را، به شکلی به میان کشد. او خطر عراق را هم سنگ حمله

تروریستی ۱۱ سپتامبر و بزرگ تر هم جلوه داد و علیرغم مقاومت بین المللی، دست به اشغال عراق زد. همه چیز تحت لوای انهدام سلاح های کشتار جمعی صدام حسین توجیه گردید، در عین حال به نتایج تحقیقات بازرسان سازمان ملل در این مورد واقعی گذاشته نشد. در عوض، زمانی که اثری از این سلاح ها پیدا نشد، نقشه اصلی جنگ، یعنی نقشه تغییر جغرافیای سیاسی خاورمیانه تحت عنوان «خاورمیانه بزرگ» علنی شد. بمب ها و سربازان امریکائی که قرار بود با برداشتن صدام از اریکه قدرت، عراق را «آزاد» کنند، طبق این نقشه با اشغال عراق و استقرار دائم در منطقه و دفاع از «امنیت ملی آمریکا» در خلیج فارس، قرار است که تمامی منطقه را تبدیل به عراق و صاحب «دمکراسی» کنند.

از طرف دیگر، سخنان جرج بوش چه در مراسم تحلیف خود و چه امروز درباره مقابله دولت آمریکا با دولت های بی توجه به خواست ملت هایشان، بیشتر یک لحن ایدئولوژیک دارد تا سیاسی. در خاورمیانه دولت های از نوع جمهوری اسلامی، بخصوص در میان متحدان نزدیک آمریکا کم نیست از عربستان سعودی و شیخ نشین های خلیج فارس تا مصر و پاکستان هیچ کدام منتخب و پاسخ گو به مردم کشورشان نیستند. از حکومت مطلقه آل سعود بر عربستان تا ریاست جمهوری مادام العمر مبارک در مصر، حکومت کودتاگران در پاکستان که به بمب اتمی هم مسلح اند، همه نمونه هائی کم و بیش از نوع جمهوری اسلامی و با تفاوت های صوری با هم هستند. تاکید آمریکا بر «خطر» جمهوری اسلامی و نیز فشار به دولت سوریه، بیش از آن که در تمایز این دو با دیگران باشد، در ناهماهنگی این دو دولت با سیاست بوش در خاورمیانه و ناهمخوانی آن ها با نقشه های آمریکا در کل متکی است.

هدف چیست؟

دولت آمریکا در خاورمیانه همواره دو هدف را دنبال کرده و می کند. اول از همه تسلط بلامنازع خود بر منابع انرژی خلیج فارس، دوم دفاع بی قید و شرط از دولت اسرائیل و

تامین برتری نظامی و سیاسی آن بر کشورهای منطقه. اشغال عراق در خدمت این دو هدف بود. از یک طرف عراق دارای ذخایر عظیم نفتی است و تسلط بر نفت عراق می تواند، حتی در سیاستگذاری اوپک هم موثر باشد، از طرف دیگر عراق از هر نظر به مراتب مناسب تر از عربستان سعودی برای استقرار پایگاه های نظامی آمریکا محسوب می شود و با دو کشور ایران و سوریه هم مرز است که در نقشه آمریکا دولت های حاکم بر هر دو این کشور ها، نامطلوب ارزیابی شده اند و هنوز با اسرائیل دشمنی می ورزند و با نیروهای بنیادگرا و رادیکال مخالف اسرائیل در لبنان و فلسطین رابطه نزدیک دارند. هر دو، هرکدام به دلایل خاص خود، حاضر نیستند اسرائیل را به رسمیت شناسند.

از انقلاب بهمن تاکنون، ایران حلقه گم شده در حوزه نفوذ آمریکا در خاورمیانه، است. در منطقه خلیج فارس هیچ کشور دیگری نیست که به لحاظ جغرافیای سیاسی، درحد ایران بر خلیج فارس مسلط و در همان حال دولت آن در این ابعاد با سیاست های آمریکا در منطقه ناهمخوانی داشته باشد. قطع روابط دیپلماتیک بین جمهوری اسلامی و آمریکا بعد از گروگانگیری دیپلمات های امریکائی در تهران، همواره آمریکا را به سوی آلترناتیو های دیگری کشانده است. صدام حسین و سپس جنگ او علیه ایران یک گزینه بود. اشغال عراق یکی دیگر از تلاش های آمریکا برای حفظ و تثبیت موقعیت مسلط خود در کنترل بر منابع انرژی و شاهرگ حیاتی اقتصاد جهانی در خلیج فارس است.

اما تاکید جرج بوش بر ایران و سوریه به عنوان دو محور اصلی صحبت های او با دولت های اروپائی، از وجه عاجل سیاست آمریکا نیز حکایت دارد و نشان دهنده عزم آمریکا برای تحمیل سیاست های خود بر جمهوری اسلامی و حکومت سوریه حتی با توسل به حربه نظامی است. اعلام جبهه مشترک بین سوریه و جمهوری اسلامی در تهران، در برابر فشار آمریکا، در واقع امر، بر پایه منافع مشترک این دو دولت در این رابطه صورت گرفت.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران